

خبرها

معرفی داوران

دومین دوره جایزه احمد محمود

بخش فرهنگی – داوران دومین دوره جایزه ادبی «احمد محمود» معرفی شدند.

به گزارش ایسنا به نقل از دبیرخانه جایزه، در بخشِ رمان داورانِ نهایی عبارت‌اند از: محمد حسینی (داستان‌نویس و منتقد)، کامران سپهران (دکترای پژوهش هنر، جریان‌شناسِ رمانِ ایرانی و منتقدِ هنری و ادبی)، و امیر نصری (دکترای فلسفهٔ هنر، پژوهش–گر و زیبایی‌شناس). در بخشِ مجموعه داستان نیز بهناز علی‌پور گسگری (داستان‌نویس، مدرس دانشگاه و منتقد)، رضا زنگی‌آبادی (داستان‌نویس و منتقد ادبی) و محمد طلوعی (داستان‌نویس و منتقد ادبی) داوریِ نهایی را برعهده خواهند داشت.

بنِ دوره از جایزه «احمد محمود» که دبیری آن با مهدی بزدانی‌خرم خواهد بود، مانند سال گذشته در دو رشته داستان کوتاه و رمان برگزیدگان خود را اعلام خواهد کرد. بنا بر توضیح دبیر جایزه، تمام رمان‌ها و مجموعه داستان‌های منتشرشده به سال ۱۳۹۶ در یک نظرسنجی میان منتقدان و نویسندگان و کارشناسان ادبیات به داوری گذاشته شده و طی چند مرحله و با تحلیلی آماری به ۱۰ نامزد خواهند رسید؛ مانند سال گذشته.

در این مرحله داوران نهایی هر ۱۰ کتاب را بررسی کرده و سپس به پنج نامزد نهایی و در نهایت به برگزیده رای خواهند داد.

اسمال با تصمیم هیات موسسِ این جایزه یعنی کامران محمدی، محمدحسن شهنسوری و مهدی بزدانی‌خرم از چهره–های جدیدی برای داوری دعوت شده است تا نگاه‌های دیگر نیز در جایزه حضور داشته باشند؛ ترکیبی که در آن چهره‌های شناخته‌شده دانشگاهی نیز حضور دارند. طبق گفته دبیر جایزه «احمد محمود»، این جایزه نامزدهای ده‌گانه خود را در هر کدام از این شاخه‌ها تا اواسط آذرماه اعلام می‌کند و امیدوار است با همکاری اسپانسرهای خود بتواند مراسم اختتامیه را در روز چهارم دی‌ماه برگزار کند. در دوره قبل در بخش رمان، رضا جولایی به خاطر رمان «یک پرونده کهنه» به عنوان برگزیده بخش رمان و مجموعه داستان‌های «بی باد، بی پاور» از فریبا وفی و «همین امشب برگردیم» از پیمان اسماعیلی به طور مشترک برنده جایزه بهترین مجموعه داستانِ سال ۱۳۹۵ شدند.

-
-
-
-

۱۱۱۰ داستان

در مسابقه ادبی صادق هدایت

بخش فرهنگی – موعد دریافت آثار برای رقابت در هفدهمین دوره مسابقه ادبی داستان کوتاونهیسی صادق هدایت اول آبان‌ماه به پایان رسید و در این دوره ۱۱۱۰ داستان داوری می‌شوند.

به گزارش ایسنا بنا بر اعلام دبیرخانه این جایزه، در این دوره تعداد ۱۱۱۰ داستان از ایران و کشورهای گرجستان، انگلیس، استرالیا، کانادا، آمریکا، آلمان و امارات متحده عربی شرکت کرده‌اند. داستان‌های رسیده در دو مرحله داوری می‌شوند؛ ابتدا داوری اولیه انجام می‌شود و داستان‌ها به برگزیده برای مرحله دوم در اختیار داوران نهایی قرار می‌گیرند.

داستان‌های برتر مسابقه اوایل بهمن‌ماه ۱۳۹۷ اعلام می‌شوند و از میان آن‌ها چهار داستان برندگان نهایی خواهد بود.

بهترین داستان تندیس صادق هدایت را دریافت می‌کند و به سه نفر بعدی لوح تقدیر و افتخار اهدا خواهد شد.

-
-
-
-

سریال «هزاردستان»

به فهرست ملی حافظه جهانی یونسکو اضافه شد

بخش فرهنگی – چهار اثر دیداری و شنیداری به فهرست ملی برنامه حافظه جهانی یونسکو اضافه شد.

به گزارش ایسنا، چهار اثر شامل «برنامه رادیویی مرزهای دانش»، «سریال هزار دستان»، «مستند معماری ایرانی» و «مستند خلیج فارس» در روز جهانی میراث دیداری و شنیداری در فهرست ملی برنامه حافظه جهانی یونسکو ثبت شد. سال گذشته «جامع‌التواریخ» به عنوان دهمین اثر ایرانی در ین فهرست به ثبت رسید. پیش از این نیز کتاب‌هایی مانند مسالک‌الممالک، خمسه نظامی، شاهنامه بایسنقری، فیلم‌های مستندی مانند «میرجان»، «پل آزادی»، «یاد و یادگار» و «کودکان سرزمین ایران» و مجموعه عکس‌های تاریخی و مجموعه سروده‌هاو آثار موسیقایی انقلاب اسلامی در فهرست ملی برنامه حافظه جهانی یونسکو به ثبت رسیده‌اند.

برنامه حافظه جهانی یونسکو که با نام میراث مستند جهانی یونسکو نیز شناخته می‌شود، برنامه‌ای است که یونسکو از سال ۱۹۹۲ به دنبال افزایش آگاهی نسبت به خطراتی که میراث مستند جهانی را تهدید می‌کند، برای حفظ و سهولت دسترسی به این آثار به اجرا گذاشته‌است. یونسکو قصد دارد با اجرای این برنامه از تاراج، پراکندگی، دادوستد غیرقانونی و نابودی میراث مستند جهانی جلوگیری کند. طبق فراخوان یونسکو، این مخاطرات تهدیدکننده از قرن‌ها قبل وجود داشته ولی جنگ، آشوب‌های اجتماعی و نبود امکانات مالی بر شدت آن افزوده است.

-
-
-
-

معرفی نامزدهای ایرانی

جایزه «اندرسن»

بخش فرهنگی – فرهاد حسن‌زاده و فرشید شفعی نامزدهای ایرانی جایزه «هانس کریستین اندرسن» (نوبل کوچک) ۲۰۲۰ شدند. به گزارش ایسنا، شورای کتاب کودک اعلام کرد پس از ماه‌ها بررسی و مشورت، در نهایت فرشید شفعی را در بخش تصویرگری و فرهاد حسن‌زاده را در بخش نویسندگی (برای بار دوم) به‌عنوان نامزدهای ایرانی جایزه جهانی «هانس کریستین اندرسن» ۲۰۲۰ به دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان **IBBY** معرفی می‌کند. جایزه «هانس کریستین اندرسن» (نوبل ادبیات کودکان)، هر دو سال یک‌بار به مجموعه آثار یک نویسنده و یک تصویرگر، برای یک عمر فعالیت حرفه‌ای در حوزه ادبیات کودک، از سوی دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان **IBBY** اهدا می‌شود. از معیارهای انتخاب، تداوم در تولید ادبیات کودک، خلق آثار بدیع، اصیل و هنرمندانه و داشتن سهمی پایدار در پیشبرد ادبیات کودک جهان است.

{ فرهنگ و هنر }

۱۰ فیلم با شو که کننده‌ترین پيچش‌های داستانی

این وجود نمی توان از حس کمیک و شوخ طبعی تاریک این فیلم و بازی های خیره کننده دو بازیگر نقش اولش، نیکلاس کیج و سام راکول گذشت که شخصیت دو مرد تبهکار را بازی می کنند.



شاید بتوان ادعا کرد که این فیلم بهترین فیلم تبهکاری از زمان ساخت «میش» (THE STING) با هنرمندی رابرت ردفورد و پل نیومن بوده است و البته بسیار تاریک تر از آن. ظاهرا داستان در مورد دختر شخصیت روی با بازی نیکلاس کیج است که به یکباره وارد زندگی پدر و همکارش می شود که کارشان قتل افراد تبهکار است.

به میانه های داستان روی بیپوش می شود و در بیمارستان در هوش می آید و از پلیس می شنود که همدستش (فرانک) همراه با دختر روی از محل سانحه فرار کرده اند. روی بعد از بدست آوردن هوشیاری خود از بیمارستان می رود و در می یابد که او در واقع در رختخواب خود در درون یک کانتینر بالای یک گاراژ قرار داده شده بود. او به جستجوی دخترش می رود اما همسر سابقش به او می گوید که او سال ها قبل سقط جنین داشته و در واقع روی هیچ فرزندی ندارد. دختری که خود را جای دختر به روی غالب کرده بود در واقع در تمام این مدت یک تبهکار بوده که با همدستی فرانک برای به سرقت بردن سرمایه او وارد زندگی اش شده است. این یکی از بهترین پیچش های داستانی در تاریخ سینماست.

۷- مظنونین همیشگی (۱۹۹۵)



زمانی که کوین اسپیسبی جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد را برای بازی در فیلم «مظنونین همیشگی» (THE USUAL SUSPECTS) دریافت کرد چنین گفت: «خب، کیسر سوز هر که که باشد، می توانم به شما بگویم که امشب از شادی مست خواهد کرد.» تمامی داستان توسط شخصیت وربال کینت روایت می شود اما در لحظات پایانی فیلم مشخص می شود که تمامی داستان فیلم توسط این شخصیت بر اساس کلماتی که روی دیوارها نوشته شده و اطلاعاتی که روی بُردهای اطراف یازداشگاه وجود داشته سرهم شده است. به محض خارج شدن او از اداره پلیس دیگر خبری از لنگیدن و دیگر ویژگی هایی که وی در تمام این مدت ادای آن ها را در می آورد نیست و وربال سوار ماشینی می شود که راننده آن همان کسی است که در تمام این مدت مخاطبان فکر می کردند آقای کویاپاشی است. اسمی که در واقع از لیوان قهوه کارآگاه پلیس گرفته شده بود. قدرت این پیچش داستانی با دیالوگ پایانی فیلم کامل می شود: «بزرگ ترین حقه ای که شیطان همیشه به کار برده این بوده که همه را قانع کند که او وجود ندارد.»

۶- هفت (۱۹۹۵)



در دستان یک کارگردان تازه کار و نابلد، فیلم «هفت»(SEVEN) تنها به نسخه ای ترسناک از «اسلحه مرگبار»(LETHAL WEAPON) تبدیل می شد. در این فیلم، برد پیت نقش یک پلیس سفید پوست جوان و زرتگ را بازی می کند در حالی که مورگان فریمن در قالب یک کارآگاه سایهپوست با موهای خاکستری فرو می رود که انتظار بازنشسته شدنش را می کشد. اگر پیت و فریمن آن شیمی خاصی که بین دو شخصیت پلیسی باید وجود داشته باشد را نداشتند و نمی توانستند خود را نشان دهند، می توانستند به دو شخصیت معمولی و فراموش شده تبدیل شوند. اما با قرار داشتن استادی به نام دیوید فینچر در مقام کارگردان برای بازی گرفتن از فریمن و پیت و ایجاد یک رابطه عمیق و دوست داشتنی بین آن ها، فیلم «هفت» به یک تریلر قاتل سریالی تبدیل می شود که فیلمی تاریک، ویرانگر و زیباست که یک سر و گردن جلوتر از فیلم های متعدد زائر خود است. در پایان فیلم نیز یکی از پیچش های داستانی ماندگار تاریخ سینما رخ می دهد که به خاطر سبک روایی و داستان فیلم بسیار موثر و شوکه کننده است.

اسم فیلم بر اساس تعداد قتل هایی که جان داو قصد دارد انجام دهد انتخاب شده است، هر کدام بر اساس یکی از نگاهان کبیره که در انجیل آمده و مخاطب نیز یکی یکی این قتل ها را شمرده و منتظر قتل بعدی می شود. وقتی که داو غرق در خون خود را به پلیس معرفی می کند، تنها ۵ مورد از قتل ها کشف شده و او دو پلیس داستان را به ناگجآبادی می برد تا آنجا دو جسد دیگر را به آن ها نشان دهد و اینجاست که دو اتفاق غیرمنتظره رخ می دهد.

اول این که یک پیک با بسته ای حاوی سر همسر کارآگاه جوان فیلم (مایلز) نزد آن ها می آید و داو می گوید که دلیل قتل همسر مایلز این بوده که او به رابطه بین آن ها حسادت کرده و در نهایت مایلز با اسلحه خود او را به قتل می رساند. صحنه ای ویرانگر و شوکه کننده در برابر چشمان مخاطب قرار می گیرد زیرا نه تنها خود داو آخرین قربانی است بلکه مایلز را به انجام کاری و می دارد که خود می خواهد و در واقع او را به بازی می گیرد. بهترین نکته در مورد پیچش داستانی فیلم «هفت» این است که بیننده را در سکوتی مرگبار رها می کند

که با بالا رفتن تیتراژ پایانی در جهتی متفاوت از دیگر فیلم ها همراه است.

۵- سیاره میمون ها (۱۹۶۸)



اسم این یکی هنوز هم در میان شوکه کننده ترین و باورنکردنی ترین پیچش های داستانی تاریخ سینما به چشم می خورد اگر چه دنباله ها و نسخه های تقلیدی بر اساس آن ساخته شده است و همگی پیچش داستانی اصلی نسخه اورجینال را باز تولید کرده اند. اگر شما نیز فیلم «سیاره میمون ها» (PLANET OF THE APES) را دیده باشید می دانید منظورمان کدام پیچش داستانی است، همان چیزی که به دلیل شوکه کننده بودنش خیلی زود وارد فرهنگ عامه شد. سینماروها در سال ۱۹۶۸ از دیدن این صحنه دیوانه شدند. در تمام طول فیلم، مخاطبان فکر می کردند که فضانوردان بر روی یک سیاره غریبه در فاصله ای بسیار دور از زمین که ساکنان آن میمون هایی باهوش هستند فرود آمده اند اما در پایان داستان با پیچشی غیرمنتظره و باورنکردنی مشخص می شود که سیاره مذکور همان سیاره زمین است.

این پایان بندی شوکه کننده یکی از معدود عناصر حفظ شده از سناریو رد شده راد سرلینگ توسط تهیه کنندگان فیلم بود. اینکه چنین پایان بندی باورنکردنی ایده سرلینگ بوده است بسیار منطقی به نظر می رسد زیرا این پیچش داستانی در انتهای فیلم یک افشای حقیقت سوررئال، تکان دهنده و ترسناک بود مبنی بر اینکه نسل انسان ها تقریباً به طور کلی از بین رفته و موجوداتی جدید در آن ساکن شده اند. بخش هایی از آینده چنین دنیایی در مجموعه سریال های تلویزیونی «منطقه گرگ و میش»(THE TWILIGHT ZONE) ساخته سرلینگ به تصویر کشیده شده بود. در این صحنه پایانی فیلم چنان درمادگی بر مخاطب چیره می شود که همزمان زیبا و ترسناک است به نحوی که تا مدت ها بعد از ترک سینما، بینندگان سریال عنوان «سیاره میمون ها» را فراموش نکردند.

پایان بندی غیرمنتظره فیلم همان چیزی است که بسیاری به شنیدن عنوان فیلم به یاد می آورند. این پیچش داستانی تمام ماجراها و اتفاقات داستان را در فضای جدید بازسازی می کند که باعث می شود بارها و بارها آن را تماشا کنید و هر بار با دیدگاهی متفاوت. این همان چیزی است که پیچش های داستانی خوب انجام می دهند، آن ها هر چیزی که قبل از خودشان آمده را تغییر داده و تمام آن را در زیر نوری تازه قرار می دهند تا چیزی را مشخص کنند که شخصیت ها و مخاطبان را به یک اندازه شوکه می کند.

۴- باشگاه مشت زنی (۱۹۹۹)



اقتباس سینمایی دیوید فینچر از اولین رمان جاک پالاتیوک با عنوان «باشگاه مشت زنی» (FIGHT CLUB) در گیشه شکست خورد و حتی هنگام اکران نیز مورد توجه منتقدان قرار نگرفت و بخش اعظم این واکنش های منفی به داستان دیوانه کننده و شوک آور فیلم بازمی گشت.

با این وجود، این فیلم اکنون به عنوان یک فیلم کالت کلاسیک و یکی از شاهکارهای دنیای سینما مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد. بسیاری از علاقمندان سینما این فیلم را به خاطر پیچش داستانی باورنکردنی و شوکه کننده اش می شناسند که فاش می کند راوی داستان و شخصیت تایلر دراین در واقع یک نفر هستند. تایلر در واقع تصویری از توهم راوی است و وجود خارجی ندارد.

این پیچش داستانی بسیار تاثیرگذار است زیرا در جهت تایید پیام داستان عمل می کند، بدین مفهوم که آشوب طبعی بد است و نباید تسلیم خواسته های تاریک خود شویم. تایلر نماد تمامی هوس ها و خواسته های تاریک راوی است و رفتارها و اعمالی که در فیلم به عنوان کارهای این شخصیت می بینیم چیزهایی هستند که هنگام تسلط خواسته های تاریک بر شما رخ می دهند. بعد از فیلم تحسین شده «باشگاه مشت زنی»، عنصر گیج کننده و پیچشی «همه کی شخص بودند» بارها و بارها تکرار شده و به ورطه کلیشه افشاده است اما تمامی این فیلم ها بدون بررسی دقیق و کافی اختلال چند شخصیتی، آن را بدانم کرده اند. «باشگاه مشت زنی» هنوز هم تنها فیلمی است که توانسته این مقوله را به خوبی و درستی مورد بررسی قرار دهد.

۳- محله چینی ها (۱۹۷۴)



یکی از بهترین راه های اجرای پیچش های داستانی برای شوکه کردن مخاطب این است که بسیار تاریک و ویرانگر

۱۰ فیلم با شو که کننده‌ترین پيچش‌های داستانی

باشد. بدون شک زمانی که رومن پولانسکی در حال ساخت فیلم «محله چینی ها» (CHINATOWN) بود این موضوع را در ذهن خود داشت؛ داستان یک کارآگاه خصوصی که در حال تحقیق در مورد فساد در بخش تامین آب شهر کالیفرنیا است اما در نهایت ماجرا وارد حوزه تجاوز می شود. حرف ها در مورد شخصیت زن اول داستان همواره در حال تغییر است، ابتدا اولین ادعا می کند کاترین دختر اوست و بعد مدعی می شود که کاترین خواهر اوست. همه مخاطبان به این نتیجه می رسند که او تنها یک زن زیبای غیرقابل اعتماد و دروغگوست که قصد اغوا کردن و سوء استفاده از قهرمان داستان را دارد.

اما در نهایت مشخص می شود که ماجرای واقعی بسیار پیچیده تر و تاریک تر از این داستان نسبتا کلیشه ای است.

تا رسیدن به این نقطه از داستان، «محله چینی ها» کامیابش یک داستان جنایی نوعی و قابل پیش بینی را روایت می کند که تنها بازی خیره کننده و جذاب جک نیکلسون آن را از دیگر فیلم های مشابه متمایز می سازد. اما بعد از فاش شدن واقعبت ماجرای در پیچشی شوکه کننده، به یکباره این فیلم به تحلیل تاریک هوس های جنسی انسان ها با تبدیل می شود. به یکباره، لایه ای روانشناسانه به یک داستان معمولی نئونوار افزوده می شود که کیفیت داستان را چند برابر می کند.

۲- روانی (۱۹۶۰)



آلفرد هیچکاک همیشه از اذیت کردن مخاطبان خود لذت می برد، از این رو در بطن داستان فیلم به یاد ماندنی «روانی» (PSYCHO) پیچش های داستانی غیرمنتظره متعددی قرار داد. اولین پیچش داستانی در نیمه راه داستان اتفاق می افتد وقتی که ماریون کرین (با بازی ژانت لی) با بی رحمی تمام در داخل حمام و توسط یک مهاجم ناشناس سلاخی می شود. پیش از این ماجرا، مخاطبان شاهد رابطه او با نامزدش بوده و ماجرای زردی او بودند که نزدیک ۴۵ دقیقه از داستان فیلم را به خود اختصاص می داد و سپس ناگهان او را با چاقو در داخل حمام به قتل می رسانند.

به یکباره می فهمیم که در حال تماشای فیلمی هستیم که با آنچه فکر می کردیم متفاوت است. این فیلم در مورد عشق یا کلاهدرداری نیست و شاهد فیلمی در مورد قتل نیستیم. هیچ فیلمی تا آن زمان بدین شکل شخصیت اصلی داستان را حذف نکرده بود. از این رو چنین پیچش داستانی نه تنها بی سابقه و سنت شکن بلکه بسیار ناخوشایند و شوکه کننده نیز بود. در سراسر داستان فیلم «روانی» که بسیاری آن را اولین فیلم ترسناک اسلشر می دانند، به این نتیجه می رسیم که مادر حسود نورمن بیتس قاتل ماریون بوده و نورمن قصد دارد این موضوع را پنهان کند.

در حالی که تحقیقات برای شناسایی قاتل ادامه دارد مخاطب مطمئن است که قاتل را می شناسد اما این واقعبت ماجرا نیست. نورمن قاتل ماریون بوده اما داستان بسیار عمیق تر و تاریک تر است. نورمن به خاطر حسادت و ناراحتی از رابطه مادرش با یک مرد دیگر، مادر و آن مرد را مدت ها قبل به قتل رسانده و بعد از مومیایی کردن مادرش به او لباس های متنوعی می پوشاند و او را صادر کننده دستور قتل هایش می داند. پیچش داستانی انتهای فیلم «روانی» بسیار ناخوشایند و شوکه کننده بود.

۱- امپراطوری ضربه می زند(۱۹۸۰)



این پیچش داستانی به لطف دنباله هایی که ساخته شد دیگر به هیچ عنوان تاثیری که در سال ۱۹۸۰ داشت را ندارد. اکنون همه می دانند که دارث ویدر فیلم «امپراطوری ضربه می زند» (THE EMPIRE STRIKES BACK) این برنامه هوزی اینترتنی در کار نبود، سینماروها برای دیدن قسمت جدید «جنگ ستارگان» به سالن های سینما هجوم بردند بدون این که بدانند چه چیز شوکه کننده ای در انتظار آن هاست.

اولین قسمت این فرانچایز، دارث ویدر را به عنواب ارباب خبیث کهکشان معرفی کرده بود در حالی که لوک اسکای واکر یک مرد بی نام و نشان بود که قصد از بین بردن شخصیت های شرور کهکشان را داشت. هیچ کسی تصور نمی کرد که کوچکترین ارتباطی بین لوک و دارث ویدر باشد. داستان های مهمی توسط اوئی-وان در مرود چگونگی کشته شدن پدر لوک توسط دارث ویدر گفته می شد و همه چیزی که در مورد گذشته دارث ویدر و ارتباطش با لوک می دانستیم همین بود و بس. گفته می شود که جرج لوکاس این پیچش داستانی را به اطلاع مارک همیل نرسانده بود تا زمانی که سکانس مربوط به آن فیلم برداری شد.

واکنش این بازیگر در صحنه ای که می گوید: «این غیرممکنه» کاملا واقعی و دقیقا منعکس کننده همان واکنشی است که سینماروها در سالن سینما داشتند. این پیچش داستانی هیجان انگیز است زیرا لایه ای جدید به درگیری های بین کهکشانی اضافه می کند. داستان درام و احساسی خانواده اسکای واکر یک زاویه شخصی و درون خانواده ای به این درگیری ها افزود.